

معمّا

خواب آخر

امیدآرمین ساعت ۸ صبح بود که مرگ مشکوک یک دختر بچه ۲/۵ ساله به بازپرس پژوهش مخابره شد. وقتی خودش را به ساختمانی رساند که حادثه رخ داده بود، مردی گریان با لباس خواب و زنی با مانتو و روسری نامرتب را دید. پسر بچه‌ای هم آرام در گوشه‌ای کز کرده بود، امیدوار بود این پسر بچه صحنه حادثه را ندیده باشد، اما خون‌هایی که روی پای‌های او مالیده شده بود، کاملاً نشان می‌داد او این صحنه وحشتناک را دیده است. هیچ کدام کفش و دمپایی به پا نداشتند و جالب این که در مسیر در ورودی ساختمان ردپای خون آلود هر سه آنان مشخص بود، ردپای مردانه، زنانه و کودکانه را می‌شد به راحتی تشخیص داد. ردپاها را تعقیب کرد. خانه آنان در طبقه اول بود. آینه دکور تزئینی شکسته بود و می‌شد حدس زد که درگیری در آن خانه رخ داده است. باید به اتاق بچه‌ها می‌رفت. چشمانش را باز و بسته کرد و داخل اتاق شد. از صحنه‌ای که می‌دید به خود لرزید. جسد دختر بچه‌ای در حالی که سرش روی بالش و بدنش به صورت طاقباز روی تشک بود در سمت راست او دیده می‌شد و تابلوی عکسی دقیقاً داخل سر او فرو رفته بود. تابلوی بزرگی بود و عکس زن جوانی داخل آن دیده می‌شد، کنارها و قاب این تابلوی آلومینیومی و گوشه‌های آن خیلی تیز به نظر می‌رسید. فاصله بخش فوقانی سر دختر بچه تا دیوار کمتر از ۱۵ سانتی‌متر بود و در امتداد افتادن تابلو و در ارتفاع بیش از یک متری جای میخ روی دیوار دیده می‌شد که رنگ و گچ اطراف آن ریخته شده بود. رختخواب دختر کوچولو دقیقاً زیر این تابلو قرار داشت و صحنه‌طوری بود که نشان می‌داد قاب عکس به خاطر سنگینی میخ را از جا کنده و روی سردختر بچه افتاده است. بازپرس روی دوزانو نشست و به جسد نزدیک‌تر شد. خون زیادی از اطراف سر ستاره کوچولو را قرمز رنگ کرده بود و روی موکت طوسی رنگ ردپای زن، مرد و کودک که همگی انگار بالای سر جسد رفته و به آن خیلی نزدیک شده بودند، طوری که پاهایشان خون آلود شده بود، دیده می‌شد. وقتی به پشت قاب عکس نگاه کرد، میخ را دید که در جای حلقه مخصوص قاب گیر کرده است و ته نوک تیز آن گچی است. بازپرس از سروان نادری شنید پسر بچه چیزهایی از دعوی شبانه نامادری‌اش باید پرسش گفته و این را دید این دختر بچه نیز تابید کرده است، اما شهلا شو که شده بود حرفی نمی‌زد. مسعود که گریان بود گفت: صبح بود که پسر و وحشت زده بیرون از اتاق دودید. من و شهلا به اتاق رفتیم. همسر بیمار را که دید خودش را روی او انداخت. نامادری بود اما دوست‌اش داشت. هم نواز ش و هم تنبیه اش می‌کرد. مسعود با گریه در باره شکسته شدن آینه گفت: زخم دیشب به مادر بچه‌ها بی احترامی کرد، د بهار را هم به فحش گرفت. سیلی آرامی هم به سعید زد. من در حمایت از آن‌ها آینه را شکستم، بعد هم خوابیدم. همسر هم قرص خور و خوابید فکر نکنم بیدار شده باشد. بازپرس پژوهش سراغ نامادری قد بلند بیمار رفت! شهلا گفت: یک سال پیش با آگاهی از این که مسعود دو بچه دارد با او ازدواج کردم. مثل مادر بودم نه این که بچه‌ها را دعوا نکنم. پدرش هم در این مدت گاهی از دست بچه‌ها خسته می‌شد، حتی به بهار هم چرم نمی‌کرد و او را کتک می‌زد. اگر خوابش می‌آمد یا خسته بود اصلاً حوصله نق نق‌های بچه را نداشت. شهلا ادامه داد: پدرش بی توجه بود حتی جای قاب عکس بد بود. آن قدر گفتم که زبانه مو در آورد. همه فکر می‌کردند با عکس مادر بچه‌ها موافق نیستیم. دیشب با شوهرم قهر بودم. من قرص می‌خورم تا بخوابم، اما فکر کنم یک بار بیرون آمدم و به دست شویی رفتم.

مسعود دوبار به بهانه این که نمی‌خواهد در اتاق باشد، از اتاق بیرون رفت. بقیه را نمی‌دانم صبح هم انگار با شنیدن فریاد پسرش خیلی زود از خواب بیدار شده است، حس پد رانه بود، چون خوابش خیلی سنگین است. بازپرس سراغ سعید رفت: - تو آبیجی ا تر ا دوست داشتی؟ خیلی دوست‌اش داشتم، اما اونا نه! - اونا کی هستند؟ با یام به دره و این شهلا خانم هیچی! - چرا چنین فکری می‌کنی؟ همیشه می‌گفت بهار شبیه مامان آرو است و دعواش می‌کرد. - می‌دونی مامانت کجاف رفته؟ خاله می‌گفت که با قدم بهار ه نحس بود و اون مرد. ما بیمارستان بودیم خیلی تنها شدم.

- شهلا تو را هم دعوا می‌کند؟ هم من و هم بهار را، با یام را هم دعوا می‌کرد. دیشب بزن بزن بود و بهار به با گریه خوابید. - از مردن بهار ناراحتی؟ خیلی، اما ناراحت شد. خاله می‌گفت که مردن بعضی وقت‌ها بهتره! از همون اول بدشانس بود و برای من هم بدشانسی آورد. الان ناراحتم، خیلی! - شب کسی به اتاقتان نیامد؟ نمی‌دونم خواب بودم، اما اکثر شب‌ها یا با یام یا شهلا می‌آمدند و سر کم می‌کشیدند. بازپرس دیگر کاری آن جان‌داشت. خانه را ترک کرد و سوار ماشین شد تا به اداره برود. هنوز از کوچ‌چه خارج نشده بود که دنده عقب گرفت.

بازپرس پژوهش در جمع ماموران تشخیص هویت کلانتری و دکنتر جنایی چند سوال عجیب و غریب از پدر بهار پرسید. بعد خیلی آرام و آهسته گفت ستاره به قتل رسیده است و این یک حادثه نیست. همه حیرت زده شدند و عجیب این که بازپرس وقتی دلیل‌اش را گفت، پدر بهار و روی دوزانو نشست و با گریه اعتراف کرد به خاطر ناآرامی‌های بهار و خشم از دعوی شبانه با شهلا کم آورده است و وقتی بالای سر بهار رفته و از او خواسته آرام شود، عصبی شده و او را با ضرب‌ه قاب عکس کشته است.

پاسخ

در صحنه قتل دیده شد که سر بهار ه تا دیوار ۱۵ سانتی متر فاصله دار و ته نوک تیز میخ قاب عکس گچی است.

پس قاب عکس حتی میخ قاب داخل دیوار لق شده باشد، در صورت کنده شدن به دو شکل باید فرو می‌آمد، یکی مماس با دیوار که در این صورت با افتادن روی زمین یعنی حداقل ۱۵ سانتی متری سر بهار با دیوار باید بخش شیشه اش روی صورت دخترک می افتاد و در شکل دیگر اگر حتی طوری کنده می‌شد که مماس با دیوار پایین نمی‌آمد باز هم باید با شیشه روی صورت بهار می افتاد که با این شکل قتل همخوانی نداشت.

دو برادر و پسر عمویشان که برای انتقام گیری و پایان فحاشی‌های یک جوان در دنیای مجازی به یک قهوه خانه حمله کردند، ناگفته‌های عجیبی دارند. ساعت ۲۰:۳۰ شامگاه پنج‌شنبه ۱۴ آذر سه جوان شرور با قمه و تفنگ و ار د قهوه خانه‌ای در افسریه شدند و در دوئل سختی ۲ بی گناه را که یکی پسری ۱۳ ساله و دیگری راننده آژانس اینترنتی بود، کشتند. تیم پلیسی در تحقیقات میدانی مطلع شدند که این درگیری‌ها از چند شب قبل بین دو گروه شروع شده است و در ادامه این سه جوان برای گرفتن انتقام اقدام به تیراندازی در قهوه خانه کرده اند.

دستگیری متهمان

پس از ۱۵ روز یکی از متهمان که به شهرهای شمالی سفر کرده بود، دستگیر شد و در گام بعدی یکی دیگر از متهمان خودش را تسلیم پلیس کرد و سومین متهم نیز روز سه‌شنبه ۲۵ آذر ماه در مخفیگاهش دستگیر شد.

ناگفته‌های ۳ شرور پایتخت

محسن ۳۴ ساله که متاهل و صاحب دو فرزند است، ادعای می‌کند من در این پرونده هیچ نقشی نداشتم و تنها به دلیل این که همراه برادرم بودم دستگیر شدم.

سابقه‌داری؟

نه. محسن ۲۴ ساله که متاهل و صاحب دو فرزند است، ادعای می‌کند من در این پرونده هیچ نقشی نداشتم و تنها به دلیل این که همراه برادرم بودم دستگیر شدم.

از دواج کردی؟

بله، پدر ۲ پسر هستم و دلم برایشان تنگ شده است. - به چه جرمی دستگیر شدی؟ معاونت در قتل.

روز حادثه چه نقشی داشتی؟

من یک چاقو در دستم بود و همراه برادر و پسر عمویم بودم ولی نه به کسی آسیب رساندم و نه باعث تخریب خودرو و مغازه ای شدم.

همیشه چاقو همراهت است؟

من قبلاً قصاب بودم و همیشه یک چاقوی کوچک همراهم است ولی تا به حال از آن استفاده نکرده‌ام. - درگیری سر چه موضوعی بود؟ یک نفر به نام علی در فضای مجازی و استوری‌هایش به ما وظایف مان فحاشی می‌کرد که ما تصمیم گرفتیم به سراغش برویم.

فکر نمی‌کردی دستگیر شویی؟

مست بودیم و به هیچ چیز فکر نکردم. - حرف آخر؟

دو نفر بی گناه کشته شدند که خیلی ناراحت شدم و امیدوارم را ببخشند. - می‌دانستی برادر ت اسلحه دارد؟ نه، حتی تا وقتی که تیراندازی نکرده بود متوجه تفنگ‌اش نشده بودم.

دنیای شرارت

ایمان ۳۱ ساله که دو بار به خاطر شرارت دستگیر شده است می‌گوید، من کاری به کسی ندارم ولی اگر کسی به من کار داشته باشد آرام نمی‌نشینم.

سابقه‌داری؟

زندان تر قتم ولی دو بار در سال ۹۱ و ۹۴ به خاطر شرارت دستگیر شدم.

چه نقشی در حمله به قهوه خانه

داشتی؟

من با شمشیر اقدام به تخریب شیشه‌های قهوه خانه کردم و داخل قهوه خانه نیز چند قلیان را شکستم و بعد از آن دو قلیان برداشتم و از آن جا خارج شدم.

چرا قلیان را با خودت بیرون آوردی؟

چون می‌خواستیم بگوییم که ما آن جا آمدیم. - علت درگیری تان چه بود؟ یک نفر به نام علی در فضای مجازی به ما فحاشی می‌کرد که ما هم تصمیم گرفتیم ادبش کنیم و به سراغش رفتیم اما او در قهوه خانه نبود.

فکر نمی‌کردی باعث مرگ کسی شویی؟

با وارد شدن به دریاخیس می‌شوید و حتی وقتی خود را روشن می‌کنید احتمال همه چیز هست ولی حرکت می‌کنید ما هم رفتیم و این اتفاقات افتاد.

چرا از طریق قانونی وارد نشدی؟

تصمیم گرفتیم خودمان به حسابش برسیم.

مگر قانون جنگل است که خودتان تصمیم گرفتید اقدام کنید؟

در ست می‌گویید ولی دیگر تصمیم بر این شد و نمی‌خواستیم شکایت کنیم.

چرا وارد دنیای شرارت شدی؟

خودم خواستم، البته محل زندگی هم تاثیر دارد.

دنیای شرارت چه حال و رنگی دارد؟

هیچ حالی ندارد. وارد نشوید بهتر است. - نمی‌خواهی از این دنیا بیرون بیایی؟ من کاری به کسی ندارم و سرم به زندگی خودم گرم است اما اگر کسی به من کار داشته باشد، حقم را می‌گیرم.

می‌دانستی پسر عمویت تفنگ همراه دارد؟

نه، وقتی جلوی در قهوه خانه رفتیم در بسته بود که ناصر شروع به تیراندازی کرد.

بعد از قتل کجاف رفتی؟

من نمی‌دانستم کسی فوت کرده است بعد از این که فرار کردیم، شنیدم راننده تا کسی اینترنتی فوت کرده است و در بازداشت بودیم که شنیدم فریزن هم فوت کرده است.

چه حسی داشتی؟

ناراحتم و به خانواده‌هایشان تسلیت می‌گویم، آن‌ها بی گناه بودند و ما اصلاً قصد کشتن کسی را نداشتیم و همه این ماجرا‌ها یک اتفاق بود.

چه برنامه‌ای برای بعد از آزادی داری؟

هر شب تاصبح به آینده فکر می‌کنم، زندگی همیشگی خودم را می‌کنم، باشگاه می‌روم و قرار بود با دختر مورد علاقه ام ازدواج کنم که فعلاً این اتفاقات رخ داده و باید صبر کنم تا آزاد شوم.

قاتل مسلح

ناصر ۳۱ ساله که در این ماجرا باعث مرگ دو نفر شده است، با چهره‌ای آشفته و ناراحت تاکید می‌کند که من قصد کشتن نداشتم و از این اتفاقاتی که رخ داده پشیمانم.

سابقه‌داری؟

نه. - شغل؟ قصاب هستم.

همیشه چاقو همراه داری؟

نه، اصلاً شرور نیستم. - چطور دست به اسلحه شدی؟ چند ماه قبل یکی از دوستان و فامیل‌های دور مان به نام طیب توسط چند شرور به قتل رسید. از آن زمان به بعد فردی به نام علی در دنیای مجازی و اینستاگرام شروع به فحاشی و کروی خوانی برای ما وظایف مان می‌کرد که تصمیم گرفتیم ادبش کنیم.

اسلحه را کجا تهیه کردی؟

چندی قبل از یکی دوستانم در شهرستان پول طلب داشتم که در ازای آن این اسلحه کلاشینکف را به من داد.

چند روز قبل تصمیم گرفتی؟

همان شب در باغ نشسته بودیم و شروع به خوردن مشروبات الکلی کردیم و پس از آن سوار بر خودرو به سمت قهوه خانه رفتیم.

شب حادثه چه شد؟

وقتی به محل قهوه خانه رفتیم، ابتدا ایمان و محسن از خودرو پیاده شدند و من به دنبالشان رفتم که دیدم چند شرور سر کوچ‌ه



ایستاده اند و قصد دارند به ما حمله کنند که شروع به تیراندازی کردم. وقتی جلوی قهوه خانه رفتیم، داخل قهوه خانه پیدا نمودن جا هم تیراندازی کردم. با شکسته شدن شیشه هاوار دان جاشدیم ولی اثری از علی نبود که به سرعت خارج شدیم، چون نمی‌خواستیم کسی به سمت ما بیاید، دوباره شروع به تیراندازی کردم که بعد متوجه شدم راننده تاکسی اینترنتی فوت کرده است.

چه حالی داشتی؟

سخت بود و ناراحت شدم. قرار بود یک ماه دیگر ازدواج کنم اما این اتفاقات رخ داد.

بهرتر نبود از مسیر قانونی اقدام می‌کردی؟

بی عقلی و بچگی کردم.

اگر علی بود او را هم با گلوله می‌زدی؟

ما مقصد داشتیم علی را بزنیم ولی نمی‌خواستیم باعث مرگش شویم.

دنیای شرارت خوب است؟

نه، بهتر است هیچ وقت کسی وارد این دنیا نشود. سرت در لاک خودت باشد و زندگی خودت را بکنی بهتر از هر اتفاقی دیگری است.

آخر دنیای شرارت چیست؟

آخرش من هستم، زندان و پلیس آگاهی و یک عمر پشیمانی و ناراحتی که باعث مرگ دو بی گناه شده ام. نباید شروع کنید که به آخرش فکر کنید.

تحصیلات؟

سیکل، از ۱۵ سالگی سرکار می‌روم و خرجی خانواده ام را می‌دهم.

فریزن را می‌شناختی؟

بله، با هم رفیق بودیم. بارها به باغ ما آمده بود و من هم بارها به قهوه خانه شان رفته بودم و هیچ اختلافی با هم نداشتم. خیلی ناراحتم و امیدوارم هر دو خانواده مرا ببخشند، باور کنید من اصلاً قصد کشتن کسی را نداشتم و آن شب مست بودیم.

حرف آخر؟

پشیمانم و کاش از روز اول به صورت قانونی اقدام می‌کردیم. جان دوفر بی گناه گرفته شد و شرمنده خانواده‌هایشان هستم از آن‌ها می‌خواهم که مرا ببخشند.

تحلیل کارشناس

بی‌اعتمادی به قانون

دکتر امان... قریای مقدم جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در برخی موارد دیده می‌شود در جامعه عده‌ای از افراد وقتی به مشکل حقوقی برمی‌خورند به جای استفاده از ابزار قانونی و قدرتی که قانون دارد به قانون بی‌اعتماد هستند و شخصاً وارد مسائلی می‌شوند که نه تنها مشکلات حل نمی‌شود بلکه نتیجه آن اتفاقات هولناک و تلخی است که گریبانگیر آن‌ها و جامعه می‌شود.

در باره این افراد می‌توان گفت آن‌ها قانون‌گریز هستند زیرا شخصیت شان طوری شکل گرفته است که هیچ گونه اعتمادی به قانون ندارند و تصور می‌کنند قانون نمی‌تواند حق ضایع شده آن‌ها را بازستاند.

در حالی که اگر به صورت شخصی اقدام به احقاق حق خود کنند،

درگیر مسائلی چون ضرب و شتم، نزاع، آدم‌ربایی یا حتی قتل می‌شوند. البته این افراد از نگاه جامعه شناختی اعتقادشان به قانون و قوانین تعیین شده ضعیف است.

این افراد دغدغه‌های بسیاری را در طول زندگی تحمل و به دلیل نداشتن صبر و ویژگی‌های شخصیتی مثبت از روش‌های ناهنجار و غیررسمی برای تحقق اهداف و تأمین خواسته‌ها و مطالبات خود اقدام می‌کنند. اگر در جامعه هر فردی به طور شخصی برای گرفتن حق خود اقدام کند و به اصطلاح قانون را دور بزند، قطعاً با مشکلاتی مواجه می‌شود که دیرتر به حق ضایع شده خود می‌رسد و در این موارد قانون هم از آن حمایت نمی‌کند. اگر فردی به قوانین اعتماد ندارد، احساس می‌کند قانون توسط نهادهای قدرت رعایت نمی‌شود و این احساس تبعیض در حل مشکلات به آن‌ها

لطمه وارد می‌کند. عده‌ای دیگر نیز به دلیل ناکامی و محرومیت‌هایی که دارند، تصور می‌کنند

قانون به درستی اجرا نمی‌شود و ممکن است در حق‌شان اجحاف شود. آن‌ها به تدریج در شخصیت شان بدبینی، ناکامی و محرومیت مفرط شکل گرفته و پایدار مانده است زیرا از نظر روان درونی دچار خدشه و ضعف هستند و برای حل تعارضات باید به قانون و قوانین مراجعه کرد. اگر هر فردی هنجارها و قوانین را نقض کند، قطعاً شکافی در جامعه ایجاد می‌کند. برای این راه حل نیاز است تا یاورهای فردی

طوری شکل بگیرد که ابتدا اعتماد در افراد به اندازه کافی وجود داشته باشد. خانواده نقش بزرگی در شکل‌گیری پیروی و تبعیت از قانون در افراد دارد.

مجازات قصاص برای چوپان هفت تیر کش

من دلار می‌خریدم و می‌فروختم اما یک بار ضرر کردم. همان موقع تصمیم گرفتم به شهرستان برگردم و بار دیگر گوسفند بخرم اما فرشید از من خواست تا پول هایم را دلار بخرم و به او بدهم. او سرم کلاه گذاشت و ۱۰۰ هزار دلار از من گرفت و فرار کرد. وی ادامه داد: به همین دلیل سراغ دایی‌اش رفتم و از او خواستم با خواهرزاده‌اش صحبت کند و پول هایم را بدهد اما موخفیا گاه فرشید را الو نمی‌داد. آخرین بار برای ترساندن هوشنگ با اسلحه‌ای که چند روز قبل به مبلغ دو میلیون تومان خریده بودم به او شلیک کردم اما من واقعا قصد کشتن او را نداشتم. این مرد در حالی که سرش را پایین انداخته بود گفت: من قتل را قبول دارم و می‌دانم اشتباه کرده‌ام به همین دلیل به مرگم راضی هستم. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و دیروزی را با قصاص محکوم کردند.



پسری با جنازه پدرش به تعمیرگاه رفت

بخشش نوه، در مجازات قصاص قتل پدر



خورد اما زنده ماند. دومین بار می‌خواست به او قرص برنج بدهم که نشد. آخرین بار بعد از دعوی مفصلی که پدرم با من داشت تصمیم گرفتم نقشه ام را اجرا کنم. وقتی مادر و خواهرم از خانه بیرون رفتند و پدرم در خواب عمیق بود با میله آهنی به سرش کوبیدم. وی در حالی که سرش را پایین انداخته بود، ادامه داد: می‌دانم اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ام اما پدرم با بد رفتاری‌هایش باعث شد چنین تصمیم اشتباهی بگیرم. او مر دیولداری بود و ما هیچ وقت مشکل مالی نداشتم اما از نظر عاطفی به ما هیچ اهمیتی نمی‌داد و از نظر روانی ما را اذیت می‌کرد. من شش سال است که در زندانم و در این مدت عذاب زیادی کشیده و به اندازه کافی تنبیه شده‌ام. حالا از قضات دادگاه تقاضا دارم در مجازاتم تخفیف قائل شوند.

با پایان اظهارات این مرد، مادر وی به قضات گفت: شوهرم مرد بد خلقی بود و همیشه پسر مرا کتک می‌زد. میثم به دلیل رفتارهای بد پدرش به بیماری اعصاب مبتلا شده بود و تحت تاثیر همین ماجرا پدرش را کشت. من برای پسرم تقاضای تخفیف مجازات دارم.

بنابه این گزارش، در پایان جلسه قضات وارد شور شدند تا رای صادر کنند.